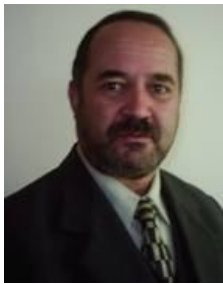


دکتر صاحب‌نظر مرادی



"بازخوانی سیر تفکر ملی در افغانستان" در اندیشه های محمد ظاهر بدخشی



بتاریخ 28 برج دلو 1389 در شهر کابل همایش ملی زیر سرخط "بازخوانی تفکر ملی در افغانستان" به مناسبت نکوداشت از 78 مین سالزاد زنده یاد محمد ظاهر بدخشی بنیادگذار تفکر ملی، عدالت اجتماعی و دادخواهی و مبارز راه آزادی و دموکراسی در افغانستان، از سوی عده ای از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی، نماینده گان برخی از احزاب سیاسی، و پیروان و هواداران شهید بدخشی به اشتراک هزاران نفر از عدالت خواهان و مردم در تالار اورانوس برگزار گردید.

ضرورت برگزاری چنین همایشی در اوضاع و احوال دشوار کشور ما تنها یادکرد از یکی از پایه گزاران نهضت سیاسی کشور به مفهوم احیای اندیشه های خوابیده در متن حوادث خونچکان افغانستان نبود، زیرا بدخشی با طرح راهکارهای سیاسی گویای تحولات سیاسی و اجتماعی پس از حیات خود را پیشگویی کرده است، زیرا جامعه مابا سربرافراشتن چالشهای مطروحه از جانب بدخشی در چند دهه قبل به پیش می‌رود. دست اندرکاران همایش بدان باور بوده اند که کاربرد اندیشه های بدخشی در روزگار مایکی از راهکارهای موثر برای جمع کردن اقوام کشور همچو مردم افغانستان در مقابله بانابسانیهی لحظه کنونی خواهد بود. زیرا بدخشی دوست همه اقوام کشور بود و برخلاف پندارهای توهمی عده ای، مدافع قوم خاص و مخالف هیچ قومی نبود و بر بنیاد همچو بینشی نظرات خود را به هدف مبارزه علیه آنانیکه برای تحقق مقاصد سیاسی خود از اقوام کشور استفاده های ابزاری مینمایند، مطرح کرد. ازین رو بازخوانی

نظرات بدخشی برای مخالفین و موافقین اودر شرایط کنونی بسیار ضرور و کاربرد اندیشه های عدالت خواهانه او برای حل قضایای شکل گرفته کشور مبرم مینماید و رویکرد به اصلهای عدالت ملی میتواند دشواریهای ناشی از عدالت ستیزی و حرکتهای تبارمحورانه کنونی رامهار کند. سی سال واندی پیش محمد طاهربدخشی؛ باطره های خون خود پیام رفتن در خط تعهد با آرمان همبستگی مردم افغانستان رادر خط شهادت بردیباچه تاریخ معاصر افغانستان رقم زد، وچکامه پرداز توانای کشورما استاد واصف باختری که رویش شگفتن اندیشه های اورا برنخلستان تاریخ میشنیدولمس میکرد، باخامه توانمندخویش درموردش نوشت:

"از آن روزگاران که چراغ زنده گی سخنسالار زبان ما فردوسی به خاموشی گرائید، واز آن هنگام که حجت آرمانگرای جزیره خراسان ازبیراهه های ساحل طلایی آمو رهسپاریمگان شد، تاسالی پیش ازین هیچ گوش رایارای آن نبود که آوای رویش گیاهان پرتحرک فاتح آغشته باعطر نور ودرخشش الماس رادرباغستان پاییززده فرهنگ ما بشنود، آنگونه که محمد طاهربدخشی شنید وهیچ نایی نتوانست سرودسالهای نشگفتن تاریخ را به آن صلابتی بخواند که بدخشی خواند." (1) برمبنای تصاویر "آخرین وخور" عبور از تاریکی ها به ویژه آنگاه که بارسنگین رسالت بردوش باشد، خواستار بالهای دور پرواز و دیده گان نهان بین و گوشهای پنهان شنواست که اوداشت. من این برش کوتاه از نوشته استاد واصف باختری رابرای آن آوردم که ضمن یادکرد ازین پیرفرزانه و آواره کشور در آنسوی سیاره زمین یعنی امریکا، از شناخت و معرفت ایشان با گنجینه فکری و آگاهی شخصیت ژرف نگر، نهان بین و پنهان شنو تاریخ معاصر ما زنده یاد محمد طاهربدخشی که درسپیده دم رخ دادهای معاصر کشور ما حلول کرده بود، همه عزیزان رابیاگاهانم. در واقع نیاکان مادرست گفته اند که "بزرگان رابزرگان شناسند، و گوهر را گوهری"

بحران دیدگاهی درخصوص شناخت و معرفت شخصیت‌های سیاسی در افغانستان، و برخوردهای سطحی و سرسری با تفکر و راهکارهای ایشان از کاستی‌های بارز و مسئله ساز جامعه روشنفکری، فرهنگی و سیاسی افغانستان در دهه های نیمه دوم قرن بیستم میباشد که بازشناسی آن نیز بسیار سنگین و محتاج ابزارهای روانکاوی و قدرت درک و شناخت از واقعیت‌هایست که در حال حاضر انگشت در حلقوم مردم ما و آزادیخواهان و عدالت پسندان جامعه انداخته است.

ما همانطوریکه در شناخت مفاهیم و اصطلاحات علمی و جامعه شناسی معاصر بی محابا دنباله کار غرض ورزان حاکم گذشته را غیر آگاهانه گرفته ایم، و بر بودن "دولت - ملت"، "وحدت ملی" و... قطع نظر از موافق‌های علمی و جامعه شناختی بر آن در کشور تاکید میکنیم، همانطور در شناخت شخصیت‌ها، بینشها و پیامهای شان نیز شتاب زده، یکسوی‌نگرانه یا جانبدارانه و باتب خود برترینی عمل کرده ایم، و نتوانسته ایم که اندیشمندان، متفکرین و نوآوران جامعه را از طریق رویکرد به اندیشه‌ها و پیامهای خودشان بشناسیم، و چه بسا که از دیدگاه مخالفین، غرض ورزان و رقبای سیاسی بر تفکر و اندیشه ایشان داوری نموده ایم. این گونه برخورد با قضایای سیاسی و هم برای منتقدین و نسل‌های بعدی آنها ابهامات و مشکلات یکسانی را بار آورده است، که نتیجه سوء آن در روند مبارزات ایدئولوژیک و ساختارهای سیاسی انقطاب‌ی ملی و بین المللی بر منافع تاریخی و هستی اجتماعی مردم ما ضربات خردکننده ای را وارد کرده و بازار تبلیغات عوام فریبانه و معاملات سیاسی بهره جویان را پیوسته گرم نگهداشته است.

مشکل اساسی در شناخت محمد ظاهر بدخشی و دریافت پیام‌های انسان‌گرایانه، ملی و عدالت خواهانه او عمدتاً از همین جهت تبارز نموده است. زیرا خصوصیات آموزش‌ها و پذیرا شدن تکالیف و مأموریت تاریخی بدخشی نسبت به سایر رهبران سیاسی افغانستان در فراگیری مضمون مرکب ساختاری جامعه، مناسبات اجتماعی گروه‌های از مردم با همدیگر، بر شمردن رشته‌های حقوقی آنها در رابطه به محتوای

قوانین و نبود عدالت اجتماعی در افغانستان و کج و معوجی مناسبات حقوقی نظامهای حاکم بامردم و درک شرایط تاریخی جامعه نهفته است، که بصورت طبیعی ابعاد بفرنج و فراگیران واقعیتها، دشواریهای رادر تنگنای زمان تا ایجاد کارزار خوان افشانی در کشور در پی داشته است. بدخشی بخاطر رسانیدن فریاد های ناشکیبایش از ناهنجاریهای یک تاریخ عقیم شده به زمان نیاز داشت تا دسایس و توطیه های استبداد داخلی و استعمار خارجی در کوره آزمون مردم به پخته گی برسند، تا مردم آنرا بهتر درک نمایند، و در پی علاج واقعه پیش از وقوع آن شوند. این ندای بدخشی که ثبت دفتر خاطرات آن شهید گردیده است، خود مصداق این گفته بوده میتواند: "ای زمان! امرنما که ساعتها بدوند و تقویمها کهنه شوند، تا آن روز موعود برای من فرارسد... حریف را شناخته ام، نقطه ضربتم را دیده ام، فقط کمک زمان به کار است."

سیرزنده گی بار بار به اثبات رسانیده است که اگر ما شناخت و معرفت پیرامون قضایای مورد نظر در رابطه به پیریزی تحولات اجتماعی، و اصول اساسی در جهت مهار نمودن چالشها را در اختیار نداشته باشیم، هرگز قادر به حل بنیادی آسیب شناسی جامعه و به هدف پایان دادن به بن بستها و رفع نابسانی ها نخواهیم شد.

بدخشی که خود شخصیت جامعه شناس، نوآور و اساسگذار مکتب عدالت اجتماعی، دادخواهی، خود آگاهی ملی، جامعه مدنی و منادی تساوی حقوق حراج شده ملی در جغرافیای دوزخین انسانهای درجه بندی شده بود، با فراگیری محتوای انسانی همچون عناصر کار ساز در ساختار اتنیکی کشور، در پیوند بامسائل مهم و ارزشی چون مطالعه تاریخ، فرهنگ، هویت در ابعاد (سرزمین مشترک، دولت مشترک، زبان و فرهنگ، امور مربوط به دین و مذهب، اقتصاد همه گانی) مطالعه حق مدنی و دینی شهروندان، مسئله اقوام، زمینه سازی برای تسریع روند ملت سازی و شکل گیری دولت مبتنی برواقعیتهای اجتماعی

و گذار از مراحل رشد اجتماعی جامعه، تحلیل و ارزیابی‌های خودرأجمع بندی و به جامعه سیاسی زمانش مطرح نمود.

زیربنای اندیشه سیاسی بدخشی رامسایل مربوط به مردم درهمه ابعاد حقوقی آن چون حق سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تشکیل میداد. زیرا در یک جامعه کثیرالقومی تا زمانی که قوانین و میثاقهای ملی برمبنای واگذاری حقوق شهروندی معیارهای واقعی و عملی را برای تامین عدالت اجتماعی و رعایت توازن حقوق شهروندی بروشنی فراراه برنامه تحول آفرینی و ملت سازی قرار ندهد، در شرایط حاکمیت استبداد، انحصار و تک محوری های تباری انگیزه های واقعی به منظور اتحاد و طلبانه در روان و اندیشه اجتماعی مردم برای برپایی ساختار ملی یا تسریع روند ملت سازی بوجود نمی آید. برای روند ملت سازی در جوامع اسلامی، بزرگترین محرکه برای تطبیق اصلهای عدالت و برادری معرفت و شناخت در برقراری روابط اقوام باهمدیگر این فرموده خداوند کلید رمز بزرگی است که "یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکراً و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایلاً لتعارفوا ان اکرمکم عدالله اتقیکم ان الله علیم خبیر" (آیه الحجرات 13) آیه مبارکه اشاره بدان دارد که "ای مردم! ما شمارا از یک مرد وزن آفریدیم و ملتها و قبیله ها ساختیم، تا یکدیگر را بشناسید، گرمی ترین شما به نزد پروردگارتقوا ترین شماست، و خداوند دانا و خبیر است .

ملتها و دولتها یک به منشهای توحیدی و دین الهی باور دارند، در صورتیکه محتوای این حکم خداوندی رامعیار لوایح و برنامه های کاری خود قرار دهند، مشکلات تبعیص، تعصب، بیعدالتی، برتری خواهی، غصب حاکمیت و تحمیل قدرت بر بنده گان خدا و سرانجام هم ستیزی و مخالفتهای حقوقی راه حل می یابد و هرگز انسانها برای تحقق حق انسانی شان مجبور به سنگر آرای و جنگهای فزیکمی نمیشوند. وقتیکه وقوف و معرفت راپیرامون واقعیتهای زنده گی در طیفهای تعدد و تنوع هستی بحیث فلسفه فکری زنده گی بپذیریم، قدرت و توان خود را در راستای کشف آسیبهای خفته در متن جوامع بشری و برهم زنده

اساسات برادری و برابری ارتقایی بخشیم. بدخشی با آگاهی از اهمیت شناخت تاریخ، فرهنگ، عرفان صوفیانه، مسایل روبنایی جامعه ازدهلیز فرهنگ وارد سیاست گردید، و به طرح اصلهای سیاسی خود پرداخت. طرح چند اصل زرین سیاسی که در پیوند با واقعیت‌های افغانستان توسط بدخشی عنوان گردیدند، درهم گامی با سیر حوادث و رخداد‌های اجتماعی، بیشتر تابش یافته و با واقعی نشانیدن خویش در جوهر جامعه افغانستان بر خردمندی، ژرف اندیشی، زیرکی سیاسی و موشگافی او بخوبی شهادت می‌دهند.

باور بدخشی بر حاکمیت قبیله سالاری چون عامل ایستایی و دیواری در برابر تحولات اجتماعی، موجودیت نظام قوم محور باروشهای استبدادی ملی، تهدید فاجعه بار فرهنگ و هویت اقوام توسط دولت‌های فرهنگ ستیز معاصر، راه اندازی خشونت‌های قومی، افغانستان را در برابر خطرهای استعماری و فرو پاشی باور و اعتماد متقابل اقوام قرار داده است. او سالها پیش در عنفوان جوانی سیاستها، یعنی در سال 1331 نوشته بود که "مسئله ملی که در حال حاضر صدای ضعیفی است، فردا به غرش سهمگینی مبدل خواهد شد" گذشت اینهمه سالهای دهشت بار و پرحادثه پس از شهادت او که در موضعگیری های دموکراتیک چپ زیر چترانترناسیونالیسم کارگری، روندهای تند جهان وطنی اسلامی، و دموکراسی بی شیرازه غربی با عنوان نمودن شعارهای فریبنده نه تنها تحقق نیافت، بلکه سیر معکوس قضایا بخوبی نشان دادند که حاکمیت قبیله‌ای و گروه‌های قبیله گرای چپ و راست حاکم بر جامعه هیچ گونه انعطافی را در برابر حقوق اقوام کشور بحیث عامل وحدت بخش و پیش شرط امور توسعه ملی، بازسازی و انکشاف اقتصادی نشان نداده و بالاجت های بیشتر مسایل قومی را حدت و شدت بخشیده اند، و کماکان بر توسن خیالات تمامیت خواهانه به پیش می‌تازند. ازین رو طرح بدخشی در زمینه حل دموکراتیک و عادلانه مسئله ملی در افغانستان در چارچوب نظام غیر متمرکز یا دموکراسی فدرال در افغانستان هواخواهان زیادی کسب نموده است که آن در برنامه تعدادی از احزاب و سازمانهای سیاسی دهه های پسین بازتاب گسترده یافته است، که تابشهای آن را در همایشات فرهنگی، سیاسی و تارنماهای برقی و مطبوعات نوشتاری

افغانستانیها در داخل و خارج کشور می‌شنویم و می‌خوانیم. اینها نشان می‌دهند که حالا پیامهای بدخشی بگوش تاریخ رسیده اند و مردم به محتوای واقعی این پیامه بیشتر پی برده اند. در آنسالیهای که پیروی از نسخه های آماده شده سیاسی در بیرون از مرزهای افغانستان و پیروی از آن که با واقعیت‌های سرسخت اجتماعی کشور منافات داشت، و برای گروه‌های سیاسی به فیشن سیاسی و مودروز تبدیل گریده بود، دسته ها و گروه‌های سیاسی روی آوردن به سیاست‌های انقطابی و ایدئولوژیکی معین را شرط و طندوستی و دفاع از منافع زحمتکشان کشور میدانستند، و در جهت توجیه این دیکته پذیری ها موقعیت جغرافیایی کشور را در زیر چتر هستوی ابرقدرتان منطقه مثل چین و شوروی وانمود می‌کردند. بدخشی بر اصل اتکا به نیروی معنوی در خوانش و آموزش ویژه گیهای افغانستان، و مقدم قراردادن واقعیتها و منافع مردم افغانستان در برابر طرح‌های وارداتی، دیکته پذیری و دنباله روی استوار ایستاد، و از هیچ قدرت خارجی با هر شعاری فرمان نبرد و در خط سیاست "عدم دنباله روی" به موضع خویش ادامه داد. و به قول نویسنده آخرین و خشور "اگر از خویش فرمان برد برای آن بود که بر او فرمان نرانند".

هرچند بدخشی با توجه به موجودیت فضای حاکم بر جوسیاسی افغانستان و جهان در رابطه به عدم پذیرش بیان خود ارادیت، با شمارانبوهی از هم باورانش قربانی باورهای خویش گردید، اما با گذشت سی سال پس از شهادت او زنده گی نشان داد که آن کانونهای باصطلاح انقلاب کارگری و دهقانی که ذهنیت حلقاتی را در منطقه تحت تاثیر بالهای موشکی خود گرفته بودند، از خود پایداری نشان ندادند و قادر به دفاع از خویش نبوده اند.

بدخشی بحیث جامعه شناس دقیق النظر از همان لحظات گشایش سازمانها و نهادهای سیاسی در جناح‌های چپ و راست کشور به تمایلات قوم محورانه این ساختارها پی برده بود، و میدانست با چنین گروه بازیها و سازمان سازیها جز طنطنه عظمت طلبی برای گروه‌های شوینیستی قوم محور، و راه اندازی عکس العمل‌های واکنشی در برابر آن مشغول هم ستیزی سیاسی گردیده و هیچگونه آهنگ همگرایی و وحدت

ملی بسود بسیج نیروهای ملی در مبارزه علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی برخواهد خاست، وهم هیچ گروه سیاسی و قومی به تنهایی قادر نخواهد شد تا محموله گرانسنگ مسئولیت ملی و جریان سنگین و تاریخی ملت سازی را در افغانستان بدوش بکشد، تا محموله سنگین ساختار کشور سعادتمند را به سر منزل مقصود برساند. ازین روراه معقول ایجاد همسویی گروههای سیاسی و اجتماعی را در ساختار جبهه وسیع سیاسی که بتواند از تمام گروههای قومی، اجتماعی، فرهنگی و لایه های سیاسی جامعه بخوبی نمایندگی کند، میدانست. او خود درین راه با عده ای از شخصیتهای سیاسی کشور تلاشهای نمود، و پیامهای را به ودیعه گذاشت، اما چارچوب بندیهای اردوگاهی در روند جنبش بین المللی و گرایشات و پیوند سازی ترند منشانه گروههای سیاسی داخلی، در آن زمان مجال هضم چنین طرح منطقی را که منطبق با طبیعت اتنیکی و ساختاری افغانستان بود، نمیداد.

پس از شهادت بدخشی در پی کوتای فاجعه با ثور 1357 و در مسیر تحولات سیاسی - نظامی پسین کشور در حساس ترین لحظات شوکران آلود زنده گی گروههای قومی هم ستیز و نامنعطف به هویتهای قومی خود پناه برده، در برابرهم قرار گرفتند و به مراکز اقتدار قومی تقسیم شدند، اما سرانجام پس ازین آزمونها مجبور شدند تا در جهت مقابله با دشواریهای پیش آمده چندین بار دست به ایجاد جبهات سیاسی و قومی بزنند و مشکلات بوجود آمده را به نیروی جمعی از سر راه خود بردارند. هنوز که در افغانستان حجم گرانی از حوادث برشانه های مردم ثقلت مینماید، همدیگر پذیر، تساهل سیاسی و انعطاف گروههای سیاسی شرط اساسی مبارزه با عقب گرایی های قبیله گرایانه حاکم در افغانستان، و مداخلات متسلسل خارجی برای حفظ تمامیت ارضی کشور دانسته میشود و طرح و تداوم فعالیتهای سیاسی جبهوی که یکی از طرحهای شهید بدخشی بود، در کشور مبرم ترمینماید. با گذشت سالهای پر حادثه و حاکمیت گروهها و جریانات مربوط به جهت گیریهای ایدئولوژیک در کشور، و اکثراً باشعارهای اسلامی و دین باوری گروههای افراط گرای مسلط بر اوضاع سیاسی و تحمیل جفاهای نابخشودنی در حق مسلمانان

د افغانستان، دین اسلام رادرمظلومیت قراردادده اند. مگر این نبود که چهره های شیراسلام ستیز در عصر حاکمیت فاشیستی امین- تره کی روشنفکران و حتی مردم معتقد به دین اسلام رابه جرم نماز خوانی بنام اخوانی روانه داروزندان مینمودند، بلکه در عصر دیگری که شعار شریعت پناهی و "تطبیق احکام دین خدادرسرزمین خدا" مورد ادعای دین باوران قبیله گرا بود، مردم بنام دین و ایمان به شلاق بسته میشدند، و توهین و تحقیر تا سرحد سنگسار و تیرباران راتجربه میکردند.

بدخشی در سال 1350 در یکی از تیزسهای سیاسی خویش که به کنفرانس کندز سازمان خویش پیشکش نمود، پیروان خود را از برخورد تاکتیکی و دگماتیستیک در برابر ارزشها و آموزه های دین اسلام بر حذر داشت؛ و دین اسلام رانه تنها بحیث اعتقاد مردم مسلمان افغانستان، بلکه همچو محرکه اساسی در همگرایی مسلمانان و در راه اندازی قیامهای ملی بخاطر دفاع از آزادی سرزمین و استقلال ملی ارزشمند خواند. در پایان این معروضه خطاب من بهمه وطن دوستان، شخصیتهای ملی و سیاسی، راهیان دموکراسی و جامعه مدنی و پیروان افکار وحدت بخش شادروان محمد ظاهر بدخشی اینست که نباید با اهمال در برابر وظایف ملی و تاریخی خویش شمع بر افروخته آن معلم توانمند سیاسی را خاموش سازند، و بر حسب معمول مثل برخی از حلقات اسلام گرا کلمه توحید را هم جدا جدا تلبیه کنند. زیرا بدخشی همانطوریکه از ظلم و استبداد، بی عدالتی، قبیله سالاری، تحجر و تعصب از هر نوع و قماش آن بیزار بود، روح او از گروه گرایی و سنگواره اندیشی نیز بیقرار است. مطالعه و انکشاف اندیشه ها و عنوانی که بدخشی برای حل قضایای افغانستان بر شمرده است، کار بست عملی آنها نهایت مهم و نقش سنگبنایی رادرا عمار جامعه باهمی و فارغ از تناقضات و تنشهای سیاسی و اجتماعی در فردای افغانستان بدوش دارند. اندیشه های سیاسی بدخشی که در کارگاه تجارب و پراتیک اجتماعی افغانستان محک زده شده اند، جزیی از سرمایه معنوی مردم ما و ره یافت ماجرا و قربانیهای پرهزینه ملی ما در آزمونهای پسین زنده گی به شمار میرود. در روشنایی طرحها و راهکارهای بدخشی رنج همه مردم ستمکش و مظلوم افغانستان

صرف نظرات تعلقات قومی آنها تصویر گردیده است. اکنون وظیفه ملی همه دانشمندان کشور ماست که این اندیشه‌ها را با خوانش و قرائت معاصر توسعه و غنای علمی ببخشند و چون کلید دوستی و برادری در بین همه اقوام افغانستان تعمیم ببخشند.

1- استاد واصف باختری، آخرین و خشور- استاد پس از آنکه به اطمینان دریافت که دژخیمان رژیم فاشیستی بدخشی رادرهشتم عقرب سال 1358 به شهادت رسانیده اند، این نبشته رادر سوگ او نوشت.

پیر نظر ملی در افغانستان